

خدای آیده آل

گرچه، خوشبختانه، استعداد مغلق نویسی را ندارم، با آن هم همیشه تلاش کرده ام تا مسائل مورد بحث را ساده و عام فهم مطرح کنم تا از سوء برداشت ها جلوگیری کرده باشم. اما با آن هم گاهی اوقات متوجه میشوم که برداشت خواننده گان از نوشته هایم متفاوت با آن چیز است که منظور خودم بوده است. چیزی که آهسته آهسته مرا به نظریه مرگ مولف که پست مدرنیست ها مطرح میکنند باور مند میسازد. به هر صورت برمیگردم سر اصل موضوع.

در نوشته قبلی نه منظور من، و نه هم از نیچه این بوده است، اگر که برداشت من از نیچه درست بوده باشد، که هیچ حرفی در مورد خدا باید گفته نشود و یا اینکه بحث خدا یک بحث پایان یافته است. به نظر من هیچگاه، هیچ بحثی، تا زمانیکه یک فرد هم در جامعه به آن باور داشته باشد، پایان یافته و بیهوده نیست، نه تنها بیهوده و اضافی نیست بلکه ضروری هم میباشد. ما فقط با بحث و گفتگو و پرسش و پاسخ است که میتوانیم گره های کور و حلقه های گمشده در جامعه و تاریخ را رد یابی کرده از طلسم چندین هزار ساله برهانیم و یا به گفته ای ماکس وبر افسون زدایی کنیم. نه با بستن دهن ها و بریدن زبان ها.

در مورد اینکه سخن نیچه تا چه اندازه مربوط به عالم پندار میشود و تا چه اندازه هم به واقعیت ها نزدیک است، آنچه آقای سدید نوشته اند، فقط یک سخن دیگر از نیچه را در اینجا می آوریم، که میگوید "هیچ واقعیتهای وجود ندارد، ما فقط با برداشت ها و تفسیر ها مواجه هستیم"، و قضاوت را میگذاریم به خود ایشان و خواننده گان این نوشته که چه چیزی را واقعیت میخوانند. چون نیچه متفکری نیست که سخنانش را به این ساده گی بشود به زیاله دانی پرتاب کرد. بسیار بهتر میبود تا آقای سدید به این سخن کوتاه نیچه کمی مکث میکردند و از خود میپرسیدند چرا نیچه یک چنین ادعایی را کرده است. متأسفانه یکی از خصلت های کمتر خوب روشنفکران ما این است که زمانیکه برایشان نظری را مطرح میکنید، به جای آن که تلاش کنند تا آن نظر را زیر سوال ببرند و با ارایه کردن استدلال محکماً آنرا رد کنند، به بسیار ساده گی یا آنرا پندار میخوانند، یا کفر آمیز میخوانند، یا انتزاعی، یا هم بورژوازی یا کمونیستی و ... ، به همین علت است که افکار ما همیشه در سطح باقی میماند و حوصله برمه کردن و داخل شدن به عمق را نداریم، و شاید ترس از آن داریم که مبدا دانشی را که در طول حیات انبار کرده ایم در مواجه شدن با سختی ها خدشه دار شوند.

اول اینکه زمانیکه نیچه این سخن خود را گفته بود یا نوشته بود مردم آلمان شاید همان قدر دیندار بودند که جامعه ما امروز است. دوم اینکه نیچه این سخن را برای مردم عام ننوشت بود بلکه مخاطب او کسانی مانند آقای سدید بوده است، کسانی که حوصله این گونه بحث ها را دارند. چون مردم عام نه علاقه ای به این گونه بحث ها را دارند، نه وقت و توانش را، و نه هم جرات اش را. سوم اینکه نیچه نگفته است که هر گونه بحثی در مورد خدا یا دین پایان یافته و بیهوده است. اگر چنین ادعایی را میداشت شاید خودم قبل از آقای سدید این سخن او را پندار میخواندم و به زیاله دانی میانداختم، و به بسیار سادگی خود را از شرش خلاص میکردم. منظور نیچه این است که ما باید دنبال علت پیدایش این فکر در مغز انسان ها برویم. ما به جای اینکه تلاش در اثبات یا رد موجودیت خدا کنیم باید علت پیدایش و یا ضرورت چنین فکر را در میان انسان ها جستجو کنیم. و این مساله را آقای سدید از همه بهتر میفهمند که تا علت درد را پیدا نکرده و از بین نبریم علاج درد هم ساده نخواهد بود.

زمانیکه در مورد خدا میخواهیم بحث کنیم ناگزیر هستیم تا یکی از این دو نظر را بپذیریم. یا اینکه ما حرف ادیان، پیامبران و کتب مقدس را باید بپذیریم که میگویند، انسان و تمام هستی مخلوق خدا است و خدا خالق یا آفریده گار تمام کائنات به شمول انسان ها میباشد. و یاهم عکس این نظر را باید بپذیریم، چنانکه فویر باخ میگفت که خدا نه خالق انسان بلکه مخلوق یا آفریده ای فکر انسان است که ارزش ها و خصلت های انسانی خود را فرافکنی کرده است و برای خود در خارج از خود و دنیای خود خالقی آفریده است.

اگر که با نظر ادیان موافق باشیم پس حرف و بحث ما در مورد رد و یا اثبات وجود خدا تمام شده است. چون هر نوع شک و تردید، و یافتن و نشان دادن تناقضات در گفته های خدا، به منظور زیر سوال بردن وجود خدا، پیامبر برگزیده و یا کتاب فرستاده اش، ایمان ما را زیر سوال می برد، اگر که مومن باشیم، چیزی که به شدید ترین نوع در دین، به خصوص در دین اسلام ممنوع شده است. و هیچ دین و هیچ خدایی شک و تردید در وجود خود را بر نمی تابد. بناً این گونه پرسش ها که چگونه خدا میتواند هم مهربان باشد و هم قهار، اگر به منظور آوردن اصلاحات در دین باشد، کاری که نو اندیشان یا اصلاح گران مسلمان چون عبدالکریم سروش و امثال او میکنند شاید هم مفید باشد و هم قابل بحث. اما اگر بخواهیم با زیر سوال بردن خدا و پیامبران و کتب آسمانی، دین را، و خدا را از قهار بودنش عاری بسازیم و یک خدای اصلاح شده که فقط مهربان باشد و از قهر و غضب نفرت داشته باشد، بسازیم شاید چندان نتیجه ای قابل لمس حاصل ما نشود، چون ما نمیتوانیم تمام آن شش میلیارد و هشتصد ملیون انسان دیندار و خدا پرست را فقط با استدلال و منطق از خدا بیزار بسازیم، اگر که منظور آقای سدیدچنین باشد. بهتر است نخست آنها را آماده بحث و گفتگو بسازیم بجای آنکه آنها را وادار بسازیم تا خود را درلاک های خود پنهان کنند و از هر گونه پرسش و پاسخ نفرت پیدا کنند.

و اگر که خلاف این نظر را می پذیریم یعنی اینکه خدا را مخلوق یا طراحی مغز بشر میدانیم در آن صورت علت پیدایش و ضرورت این فکر را درخود انسان ها باید جستجو کنیم. باید از خود بپرسیم که چرا انسان ها در یک مقطع از تاریخ تکامل خویش به همچون فکری افتاده اند، چه چیزی آنها را مجبور ساخته و یا تشویق نموده است تا یک نیروی فوق بشر را برای خود بیافرینند و خود داوطلبانه بنده گی او را بپذیرند. و چرا هنوز هم شش ملیون انسان به همچون یک موجودی ایمان دارند؟ آیا علت آن در روانانسان ها نهفته است و انسان ها ذاتاً به همچون نیرویی ضرورت دارند و یا اینکه عوامل اقتصادی و سیاسی سبب شده است که انسان ها بنده گی موجودی را که خود آفریده اند قبول کنند؟ فکر میکنم پرداختن به این گونه پرسش و مهم تر از این، طرح پرسش های تازه به جای پرسش های هزار ساله، میتواند هم مومنین به خدا را و هم منکرین به او را به بحث و گفتگو بکشاند. و زمانیکه ما این علت ها را رد یابی کردیم آنوقت است که علاج درد را هم میتوانیم بکنیم. و همینکه ما بتوانیم این گونه بحث ها را در جامعه مروج بسازیم خود قدم بزرگی است بسوی رهایی. ما باید بحث را از جایی آغاز کنیم که برای دو طرف قابل هضم و پذیرش باشد. این گونه بحثی را که آقای سدید میخواهند براه بیاندازند و از علمای دین تمنا دارند تا به پرسش هایشان پاسخ بگویند بحثی است که نه تنها هیچ عالم دین حاضر به شرکت در آن نخواهد شد بلکه بردن آن بداخل جامعه هم نا ممکن و خطرناک است.

ما یا میتوانیم منکر خدا باشیم و یا هم او را قبول کنیم. یا مومن هستیم یا کافر. راه میانی وجود ندارد. ما نمیتوانیم خدایی را که هم قهار است و هم مهربان انکار کنیم به این سبب که چرا قهار است و چرا فقط و فقط مهربان نیست. اگر خدا را میپذیریم باید با تمام صفاتش بپذیریم چون انکار یکی از صفات او به معنی انکار خود او است. اگر خدایی میخواهیم که مهربان باشد راه دست یابی به این گونه خدا فقط از طریق تفسیر ها و یا قرائت های جدید و مطابق زمان امکان پذیر است، باید قهر و انتقام جویی خدا را طور دیگری تفسیر کرد، باید نازل شدن وحی و قرآن را طور دیگر تفسیر کرد، روشی که اصلاح گران یا نو اندیشان دینی در پیش گرفته اند. این چند نکته اخیر را بخاطری نوشتم که آقای سدید در قسمتی از مقاله ی خود نوشته بودند که " خدای واقعی را وقتی میتوان پیدا کرد، که شر و خشم و انتظار و خشونت و عقوبت و آتش و دوز را از او سلب کنیم."

اما ایشان شاید توجه نکرده اند که خدای واقعی همین خدایی است که در تاریخ واقع شده است. خدایی را که ایشان واقعی میخوانند خدای آرمانی یا ایده آل است. خدای که نیست و باید باشد. ایده آلی که واقعیت یافتن اش بعید به نظر میرسد.